

درس هشتم

تاریخ ادبیات

بیت «چو ایران نباشد، تن من مباد / بدین بوم و بر، زنده یک تن مباد» سروده‌ی فردوسی است.
کوروش، سلسله‌ی هخامنشی را در ایران بنیان نهاد.
شعر «من، آریو برزن / فرزند ایرانم / در آخرین سنگر / اینک تنم، جانم» سروده‌ی اسدالله شعبانی است.
متن درس «آوازی برای وطن» نوشته‌ی «محمد دهریزی» است.
شعر «وطن دوستی» سروده‌ی علی اکبر دهخدا است.

معنی و مفهوم درس

دفاع از میهن

بدین بوم و بر، زنده یک تن مباد

چو ایران نباشد، تن من مباد

وقتی ایران وجود نداشته باشد وجود و تن من نیز نباشد و در زمان نبودن ایران حتی یک تن نیز در این سرزمین زنده نباشد.

در میان این همه شکوه و جلال، ناگاه تاخت و تازی سهمگین از سوی باختر، آغاز گشت.

در میان این همه بزرگی و شکوه، ناگهان حمله‌ای ترس‌آور و خوفناک از سوی مغرب (مقدونیّه) آغاز شد.

وقتی که اسکندر آهنگ ایران کرد / هر جا که شهری دید / با خاک، یکسان کرد.

وقتی که اسکندر مقدونی قصد حمله به ایران را کرد در سر راهش هر جا که شهری را دید آن جا را به طور کامل نابود کرد.

اسب سردار با یال فرریخته و دم برافراشته، پیش از اسب‌های دیگر، سوار خود را به بالا می‌کشاند.

اسب آریو برزن، سردار و فرمانده‌ی ایرانی، با موی گردن فروریخته‌اش و دم بالابرده‌اش جلوتر از اسب‌های دیگر، سوار خود را به بالا می‌کشاند و پیش می‌برد.

من، آریو برزن / فرزند ایرانم / در آخرین سنگر / اینک تنم، جانم

من، آریو برزن، سردار ایرانی و فرزند میهن عزیزم ایران هستم که در آخرین سنگر زندگی‌ام قرار گرفته‌ام اکنون این تن و جان من که برای فدا کردن در راه ایران آماده است.

آیا باید تسلیم شد و چیرگی دشمن را بر خانمان دید و خواری و خفت را به جان خرید یا جنگید و خاک وطن را از خون خود گلگون کرد؟

آیا باید در مقابل دشمن تسلیم شد و برتری او را بر کشور دید و تحقیر و کوچک شدن با همه‌ی وجود را پذیرفت، یا با دشمن جنگید و با جان فشانی و خون خود، خاک وطن را سرخ رنگ نمود.

آریو برزن با شمار اندکی از سپاهیان خود، به سپاه عظیم دشمن، یورش برد. گروهی بسیار از آنان را به خاک افکند.

آریو برزن با تعداد اندکی از سپاهیان به سپاه بزرگ دشمن حمله کرد و بسیاری از آنان را کشت.

هنوزم ز خردی به خاطر درّست که در لانه‌ی ماکیان، بُرده دست

هنوز از دوران کودکی‌ام به یاد دارم که یک روز دست در لانه‌ی مرغی خانگی بردم.

به منقارم آن سان به سختی گزید که اشکم چو خون از رگ، آن دم، جهید

با منقار، آن گونه به سختی مرا نوک زد که در آن هنگام اشک چشم من مانند خونی که از رگ بیرون می‌زند، جاری شد.

پدر، خنده بر گریه‌ام زد که هان! وطن داری آموز از ماکیان

پدر از گریه‌ی من خندید و گفت که آگاه باش و وطن‌داری و وطن دوستی را از مرغ خانگی یاد بگیر.